

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



راه های نفوذ از منظر امام علی (ع)
از «تخریب و جهه رهبری»
تا «مذاکره بدون رضایت امام»

یادآله کشته
یادآله گریب



بایستی منافذ را به خوبی شناخت و برایشان چاره‌ای اندیشید؛ شرایط امروز کشور ما بی‌شبهت به دوران امیرالمؤمنین نیست؛ باید از امام پرسید راه‌های نفوذ کدامند؟ همان‌گونه که راه بستن «منفذها» را باید از ایشان پرسید.



پدر! آیا واقعا هیچ راهی برای از راه به در کردن این عابد وجود ندارد؟ چه عرض کنم؟! هر راهی را امتحان کرده‌ام، او محکم‌تر از این حرف‌هاست! هر کس پیشنهادی می‌داد و پدر بی‌تامل می‌گفت: نه! کارگر نیست. تا این که یکی گفت: باید از راه دین وارد شد! برق شادی از چشمان سرخ ابلیس مشاهده شد؛ خنده‌ای از ته دل کرد و گفت: همین است... باری! در حکومت دینی کارگزارترین حیل‌ها برای نفوذ، ورود از طریق دین است. گاه دشمن دایه‌ای مهربان‌تر از مادر شده، به یادمان می‌آورد که مسلمانیم و بردین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، چونان معاویه که در نامه‌ای «مبعوث شدن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را از جانب حق» را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام یادآور می‌شود؛ گویا می‌خواهد مولا را «از آن چه خداوند به امام مرحمت فرموده با خبر کند، و از نعمت وجود پیامبرش که خداوند به امام عطا فرموده، آگاه سازد؛ همچون کسی که خرما را به سوی هجر (منطقه پرخرمای بحرین) ببرد، یا شاگردی

پترس فداکار را که یادتان هست؛ همان کودک که در شب سرد زمستانی وقتی ترک سدر ایدید، انگشت خود را در سوراخ آن کرده، راه نفوذ آب را گرفت و شهر را از سیلاب نجات داد. راستی اگر این سوراخ‌ها و به عبارت دیگر، این «منفذهای نفوذ» بیش تر بودند، پترس چه کاری می‌توانست کند؟ اگر فاصله سوراخ‌ها یا ترک‌های سد از هم دور بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر از برخی منفذها اطلاع نمی‌یافت چه؟... بله! بایستی منافذ را به خوبی شناخت و برایشان چاره‌ای اندیشید؛ شرایط امروز کشور ما بی‌شبهت به دوران امیرالمؤمنین نیست؛ باید از امام پرسید راه‌های نفوذ کدامند؟ همان‌گونه که راه بستن «منفذها» را باید از ایشان پرسید. آن چه در ذیل می‌آید فهرست برخی از «راه‌های نفوذ دشمن» است که از نهج‌البلاغه برداشت شده است.

۱- نفوذ از راه دین

شیاطین که از قیافه درهم پدرشان ابلیس در شگفت بودند، پرسیدند:



امکان «دوشیدند»^۷ و نوشیدند؛ گویی که این، راه شاهراه نفوذ است!

۲- تفرقه

حتی اگر قرآن هم نمی گفت «وَلَا تَفَرَّقُوا» عقل هر عاقلی حکم می کرد که وحدت، رمز پیروزی و نتیجه تفرق، شکست است. دشمن زبرک، می داند که باید در سپاه خود وحدت بیافریند و همگان را همصدا با خود کند. آن گونه که قریش در جنگ با امام همدست شدند چنان که پیش از او در جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله همدست بودند، ۸ هر چند، جمعیت بسیار در پیرامون امیرالمؤمنین باعث عزت امام نمی شد، و تفرق یاران از اطرافش موجب وحشتش نبود. چنین نبود که حتی اگر مردم او را رها کنند به زاری و فروتنی افتد، یا از روی سستی تن به ستم دهد، یا زمام امورش را به دست کشاننده‌ای بسپارد، یا پشت زندگی‌اش را برای سواری این و آن خم کند. ۹. اما امام که نه از اهمیت وحدت غفلت دارد، نه نسبت به اختلاف افکن‌ها غافل است، ۱۰. محکم در میدان آمده، می گوید: «از این پس اگر کارهای تباه کننده و آرای احمقانه و امور انحراف دهنده، شما را به دشمنی و مخالفت با من وادارد، هان! این منم که اسبان سواری را آماده نموده، و شتران را مجهز کرده، آماده جنگم و اگر مرا به آمدن نزد خود ناچار

که بخواهد به استاد تیراندازش تعلیم تیراندازی دهد.»^۱ یا آن که به خود جرأت داده امام را به عمل به قرآن دعوت می کند؛ چیزی که امام را به شگفت آورده می نویسد: «تو ما را به حکم قرآن خواندی در حالی که خودت اهل قرآن نیستی و ما هم جواب تو را ندادیم؛ بل حکم قرآن را پذیرفتیم!»^۲ شیطان و دشمنی که تیرش در فریب دادن امام به سنگ می خورد، چه راحت سوار بر ساده لوحی یاران امام می گردد؛ گاه با ظاهر «قرآن» به قصد فریب می آید، چون آن زمان که پسر عاص که قرآن‌های صامت را بر سر نیزه‌ها عَلم کرد و یاران امام را به گونه‌ای فریب داد که یکصدا فریاد کشیدند: «اینان برادران ما و اهل دعوت اسلامی ما هستند؛ اینان رو به قرآن کرده خواهان آرامشند، رأی ما این است که خواسته آنان را قبول کنیم و از این مضیقه نجاتشان دهیم» و هر چه قرآن ناطق فریاد کشید که «ظاهر این برنامه ایمان و باطنش عداوت با خداست؛ ابتدایش رحمت و نهایتش ندامت است. پس بر موقعیت خویش پا برجا باشید و راهتان را ادامه دهید. برای جنگ، دندان به هم بفشارید و توجهی به فریاد فریادکننده نکنید...»^۳ گوشی بدهکار کلام امیر نبود. ۳. باری! دشمنان دین خدا «در زیر لباس دین»^۴، با «تأویل قرآن»^۵ «به سمت دنیا دویدند»^۶ و از سینه آن به قدر



بر جوامع اسلامی است که مناط برتری را اطاعت از خدا و رسول و ولی قرار دهند، نه نزدیکی و قرابت با بزرگان؛ هر چند از خویشان نزدیک پیامبر باشد!؛ چرا که «دوست محمد (ص) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوندش با رسول خدا صلی الله علیه و آله دور باشد، و دشمن محمد (ص) کسی است که خدا را نافرمانی نماید هر چند قرابتش به آن حضرت نزدیک باشد». ۱۳

۴- فقر

آن چه شیران را روبه مزاج سازد، آن چه به جان ایمان داده، کفر را در دل مستقر می‌سازد، آن چه «زیرک را از آوردن برهان گنگ می‌کند»، و آن چه «آدمی را در دیارش غریب خواهد کرد»، فقر و تهیدستی است. ۱۴ دشمنی که به حال

کنید با شما چنان جنگی کنم که جنگ جمل در برابرش مانند لیسیدن ظرف غذا باشد! ۱۱

۳- آفازدها

هر چند زبینه بزرگان آن است که فرزندان چون خود بسازند و آینده‌سازی در قواره خود یا حتی بالاتر از خود، اما بزرگان که از سر وظیفه بیش‌تر به امور مردم پرداخته‌اند، از امور اهل خانه غافل می‌شوند و از این رهگذر، منفذی بزرگ برای ورود شیاطین فراهم می‌سازند. در نتیجه شرایط آماده می‌شود تا زیر سایه پدر از پسر سواری بگیرند و به امور شوم خود بپردازند؛ تاریخ بسیار سراغ دارد بزرگانی چون زبیر را که به خاطر فرزند شوم خود، «عاقبت به شر» گشته از صراط مستقیم جدا شدند. ۱۲



دشمن برای نفوذ وارد شده، نقشه‌های شیطانی‌اش را پیاده می‌کند. از این بدتر، زمانی است که تعیین جانشین قدری طول بکشد و بدتر از این، آن زمان است که مدعیان جانشینی به جان هم افتند یا عده‌ای از قبل درصدد توطئه برای جانشینی باشند. در این زمینه مثال بسیار است، بگذار از امام علی‌ه السلام بپرسیم؛ «چون رسول خدا از جهان درگذشت، پس از او مسلمانان در رابطه با خلافت به نزاع برخاستند. به خدا قسم در قلبم نمی‌افتاد و بر خاطر من نمی‌گذشت که عرب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را از خاندانش بیرون برند، یا آن را بعد از او از من دور دارند.»^{۱۶}

۶- حکومت ناهلان

وجود یک مسؤول کوچک نفوذی، ترک کوچکی است که بر دیواره سدی بزرگ نشسته و مقدمه نفوذ سیل به آبادی‌هاست. حال سمت آن مسؤول هر چه بالاتر باشد، ترک دیواره سد عمیق‌تر و شکننده‌تر خواهد بود؛ و لذا رهبران واقعی دنیای اسلام همواره برای بعد از خود نگرانند؛ نگران «از این که مبدا نظام به دست بی‌خردان و تبیه‌کاران افتد و مال خدا را در بین خود دست به دست کنند، و بندگان خدا را به بردگی گرفته، با شایستگان به جنگ برخیزند و فاسقان را همدست خود کنند»^{۱۷} چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله راهم نگران

مردمان فقیر آگاه است، با شل کردن سرکیسه سکه‌ها، آرام‌آرام از بین فقرای امت، سپاهی در درون آن جامعه برای خود می‌سازد. برای بستن چنین منفذی، بر مردم است که زکات خود را به اندازه و به موقع پردازند و بر حکومت است که زکوات را جمع‌آوری و به مصرف نیازمندان رسانده، دست هر خائنی که قصد اختلال در آن داشته باشد را قطع کند؛ چونان امام که برای مأمور جمع‌آوری زکات بخش‌نامه کرد: «تو را در این زکات سهمی ثابت و حقی معلوم است. تو را در این مال شریکانی است از مستمندان و ناتوانانی بینوا، ما حق تو را به طور کامل می‌پردازیم و تو هم باید حق آنان را تمام و کمال به آنان برسانی، که اگر این کار را انجام ندهی در قیامت بیش‌ترین دشمن را خواهی داشت؛ بدا به حال کسی که فقرا، مساکین، سائلان، محرومان از حق، ورشکستگان و از راه ماندگان در پیشگاه خداوند، شاکی و دشمن او باشند.»^{۱۵}

۵- تغییر رهبر

در هر جامعه وقتی حاکم از دنیا برود و یا به هر علت حاکم از رهبری کنار رود، اوضاع آن کشور تا مدتی مستعد نفوذ است؛ به هر روی، تا حاکم جدید امور را به دست گیرد، تا بزرگان نظام و قوای لشکری و کشوری، و تا مردم و مسؤولین با او همراه گردند مدت زمانی خواهد گذشت؛ این مدت هر چند کوتاه باشد



کرده بود؛ همان طور که امیرالمومنین را به شگفتی واداشته بود؛ «چیزی مرا شگفت زده نکرد مگر شتافتن مردم به جانب فلان که با او بیعت می کردند. از مداخله در کار دست نگاه داشتم تا آن که مشاهده نمودم گروهی از اسلام بازگشته، و مردم را به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند...» ۱۸ لذا امام علیه السلام از آن که پس از او حکومت مسلمین به معاویه برسد به خدا پناه می برد! ۱۹ و به راستی که امام حق داشت نگران باشد؛ چراکه معاویه ای که در حیات امام هم چشم طمع به رهبری داشت و حتی برای آن که شایستگی امام را زیر سؤال برده، فضائل ساختگی دیگران را به رخ می کشید؛ ... «تصور کردی برترین مردم در اسلام فلان و فلان هستند، چیزی را متذکر شده ای که اگر صحیح باشد به تو ربطی ندارد، و اگر نادرست باشد صدمه ای برای تو در آن نیست. تو را با بالاترین و پست تر، و رئیس و مرئوس چه کار؟ ... گمان کردی که من بر تمام خلفا رشک برده ام و بر آنان طغیان نموده ام. اگر این است جنایتی بر تو نشده تا از تو پوزش بطلبم. اگر هم بوده گناه این ننگ دامن تو را نمی گیرد.» ۲۰

۷- شبهه افکنی

دشمن آگاه که به خوبی می داند آن چه در بازار خریدار دارد حق است و بس؛

باطل محض عرضه نکرده، عرض خود نمی برد و زحمت ما نمی دارد؛ آری! در بین حق ها اندکی باطل ناپیدا، پنهان می کند تا نگاهی به کالای مشابهش افتد و فضا را شبهه ناک سازد؛ بله «شبهه را شبهه گویند از آن روی که شبیه حق است.» ۲۱ باری؛ همگان این استعداد ندارند که بگویند: «نه حق را بر خویش مشتبه کرده و نه کسی بر من مشتبه نموده. به خدا قسم حوضی از جنگ بر ایشان پربسام که آبکش آن جز خودم نباشد، افتادگان در آن بیرون نیابند و فراریان به آن بازنگردند». وقتی «آفاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، راه مستقیم

دگرگون و ناشناخته می شود.» ۲۲ باید ساده دلان را به حیل دشمن آگاه ساخت و بدیشان بصیرت داد که مردم!



دهد» ۲۴ و امثال معاویه که شغلی جز این کار ندارد؛ «از اشتباه و حق و باطل را به هم آمیختن دوری کن، که فتنه دیرزمانی است که پرده‌هایش را بر چهره افکنده، و تاریکی‌اش دیده‌های بینا را نابینا ساخته.» ۲۵

«جمعیت زیادی از مردم را هلاک نمودی، آنان را به گمراهی‌ات فریفتی، و در موج دورویی خود انداختی، تاریکی‌ها آنان را پوشانده و شبهه‌ها آنان را به تلاطم افکنده، پس از راه حق منحرف شده، به گذشته جاهلی برگشتند، به حقیقت پشت کردند و تکیه بر حسب و نسب نمودند» ۲۶ معاویه‌ای که هم مریدان

امام را می‌فریبید هم مردمان خودش را: «بدانید معاویه دسته‌ای از گمراهان منحرف را به دنبال خود آورده است که حقیقت را از آنان پنهان کرده، تا آن‌جا که این بی‌خبران گلوهای خود را آماج تیر مرگ نموده‌اند!» ۲۷

پررویی و جسارت دشمنانی که حیاتشان در آن است که «حق را به باطل می‌آمیزند» ۲۸ تا بدان جاست که حتی حاضر هستند خانواده پیغمبر را داخل در معرکه ساخته، فضا را به غایت شبهه‌آلود سازند و ماهی خود را صید کنند؛ ۲۹

۸- تخریب وجهه رهبری

قوام یک نظام به رهبر و امیر آن است و امر امیر، آن زمان بر دیده مردمان است که مردم به او اعتماد داشته باشند و



«از بی‌پدرانی که آب تیره طبعشان را با آب صافی قلبتان نوشیدید و بیماری روانشان را با سلامت روح خود آمیختید و باطلشان را در حق خود داخل کردید پیروی نکنید، آنان پایه گناهانند و ملازم نافرمانی‌ها. شیطان، اینان را حیوان بارکش گمراه و سپاه خود قرار داده که به سبب آنان بر مردم حمله می‌برد، با زبان آنان سخن می‌گوید، تا عقلتان را بدزد و در دیدگانتان درآید و در گوشتان بدمد. او شما را هدف تیرش، و مایه پایمال شدن گام‌هایش، و ابزار دست خویش قرار داده است.» ۲۳ البته حساب مغیره بن شعبه جداست که «از دین چیزی نگرفته مگر آن‌چه که او را به دنیا نزدیک کند و عمداً خود را به شبهه‌ها در انداخته تا آن‌ها را عذرخواه خطاهای خود قرار



او محبوب مردم. تا زمانی که رابطه طرفینی بین امام و مامومین وجود داشته باشد، برهم زدن حاکمیت، توسط دشمن میسر نیست. در چنین شرایطی تنها راه برای نفوذ، تخریب رهبر و جایگاه آن است.

گاه عمروین عاص‌ها امام را به شوخ طبعی و بازیگری متهم می‌کنند: «مرا از پسر زانیه تعجب است، که به مردم شام وانمود می‌کند که در من شوخ طبعی است و انسانی بازیگرم، شوخی می‌کنم و در بازی کردن کوشایم.»^{۳۰}

معاویه‌ها که با ناسزاگویی بروجه امام خدشه می‌زنند «او شما را به ناسزاگفتن به من و بی‌زاری از من فرمان می‌دهد.»^{۳۱} یا قتل عثمان را به گردن امام می‌اندازند،^{۳۲} یا برخی چون أشعث بن قیس که به خود جرأت می‌دهند تا در میانه منبر امام فریاد اعتراض بلند کرده، فضا را مسموم سازند.^{۳۳} و یا برخی که دانسته یا نادانسته در مورد او به افراط و تفریط دچار می‌شوند: «دو نفر در رابطه با من هلاک می‌شوند: عاشق غلوکننده و دشمن متجاوز از حد.»^{۳۴}

۹- دوری از علما

داروی جهل، علم است و در فتنه‌ها باید به علما پناه برد و گرنه، دوری از علما خود منفذی برای نفوذ دشمن است؛ پس، «از عالم ربّانی خود بشنوید، دل‌های خود را نزد او حاضر کنید و اگر بر شما فریاد

زد بیدار شوید.»^{۳۵} «عالم ربّانی حقایق را همچون شکافتن مهره برای شما شکافت، و حقیقت را همچون کندن پوست درخت برای یافتن صمغ پوست کند. به وقت برپاشدن بیرق گمراهی، باطل در محلّ خود جای گیرد و جهالت بر مرکب‌هایش سوار گشته، گروه ستمگر بزرگ و فراوان گردد و دعوت‌کننده به حق کم شود.»^{۳۶}

۱۰- رسانه

رسانه اگر خائن گردد، پایگاه دشمن خواهد بود و منفذی باز برای تسلط دشمن بر افکار عمومی. اگر بخواهیم تنها یک ویژگی را برای رسانه ذکر کنیم قطعاً آن ویژگی صداقت خواهد بود؛ پس «خبرگزار باید به مردمش راست بگوید، و پراکندگی کار و افکار خود را جمع نموده، ذهنش را آماده سازد.»^{۳۷}

۱۱- شعار انحرافی

یک شعار گاه جمعیتی را به سوی سعادت سوق می‌دهد و گاه به سرای شقاوت. باید مواظب بود؛ فرصت نفوذ به دشمن نداد؛ آن‌چنان که امام بر سر برج بن مسهر طایی که شعار «لا حکم الاّ لله» را سر می‌داد فریاد کشید: «ساکت باش، خدا رویت را سیاه کند ای بی‌دندان! به خدا قسم حق آشکار شد در حالی که تو بی‌مقدار بودی و صدایت آهسته، تا آن‌که باطل عربده کشید و



<p>امام موافق حذف شعار مرگ بر آمریکا!</p> <p>او همان سری بالادستی بود و هوشمندانه بعضی هلاکات را خوش بود که قبول می‌گفتند</p> <p>آمریکایی‌ها که خدای مذهبند با کلاه پستون راحت‌تر است</p> <p>تهدید مشترکما و شد سریع افراط گرای جشن</p>	<p>تخریب ایران نیست</p> <p>آمریکا گریک نیست!</p> <p>بسیاری از اتهاماتی که در دوران انقلاب و بعد از آنقلاب به آمریکا زده شده پایه و اساس ندارند و بسیاری از این اتهامات واهی هستند.</p>	<p>اصرار برداشتنی با آمریکا و شعار مرگ بر آمریکا، هزینه‌های زیادی برای کشور داشته است</p> <p>بازگشایی دفتر حافظ منافع آمریکا</p> <p>آمریکا گریک نیست!</p> <p>آمریکایی‌ها این‌ها را بدیدند برای جمهوری اسلامی و کنگره کثافتان</p> <p>امام موافق حذف شعار مرگ بر آمریکا!</p>	<p>بعضی هلاکات را خوش بود که قبول می‌گفتند</p> <p>آمریکایی‌ها که خدای مذهبند با کلاه پستون راحت‌تر است</p>
<p>تکمیل نقشه دشمن در تغییر رفتار جمهوری اسلامی</p>			
<p>خیانت بزرگ</p> <p>او با ما به درک تاریخی ملت ایران رسید</p>			

آن گاه چون شاخ بز نر به سرعت ظاهر شدی! (۳۸)

گاه چون خانواده پیامبر است که به تحریک طلحه و زبیر، در دل شکاک یاران امام نفوذ کرده، آتش جنگ جمل را به پا می‌دارد....

۱۲- نزدیکان حاکم

۱۳- مذاکره بدون رضایت امام

اگر مذاکره بین دو سپاه به معنای دادوستد و دادن و گرفتن امتیاز باشد، و این تنها راه باقی مانده برای حیات جامعه اسلامی باشد، اجازه و اذن و رضایت امام، ضرورت دارد. جریان حکمیت، مصداقی مناسب و البته تلخ است که یاران امام، ایشان را مجبور به مذاکره و پذیرش حکمیت کرده، حتی به امام اجازه ندادند مذاکره‌کننده را خود تعیین کند و در نتیجه راه نفوذ و تسلط دشمن را هموار کردند تا آن جا که امام بر سر یارانش فریاد کشید: «بدانید که شامیان

مروان بن حکم روز جمل اسیر شد، برای نجاتش از امام حسن و امام حسین در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام شفاعت خواهی کرد، ایشان نیز شفاعت کردند و امیرالمؤمنین او را آزاد فرمود. اما وقتی آن دو برای بیعت مروان از حضرت اجازه خواستند، امام فرمود: «مگر بعد از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟! مرا به بیعت او نیاز نیست، دستش دست یهودی خائن است، اگر با دستش با من بیعت کند با نشیمنگاهش آن را می‌شکند.» (۳۹) البته نزدیکان امام همیشه چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیستند که در برابر نهی امام تسلیم محض باشند؛



برای خود در حکمیت، نزدیک‌ترین فرد را به آن چه دوست داشتند انتخاب کردند، و شما نزدیک‌ترین کس را به آن چه راضی نبودید برگزیدید. سروکار شما با عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) است که دیروز می‌گفت: کارزار فتنه است، چله‌های کمان را قطع کرده، شمشیرها را در نیام برید. اگر در این گفتار راستگوست پس خطا کرد که به اختیار خود در میدان جنگ شرکت کرد، و اگر دروغگوست متهم به کوردلی است. عمرو بن عاص را با مشتم محکم ابن عباس فرو کوید، و از مهلت ایام بهره برده، بلاد دوردست اسلام را در دست خود بگیرید!»^{۴۰}

۱۴- از دست دادن کرسی ریاست

دقت امیرالمؤمنین ستودنی است؛ آن‌گاه که امارت مصر را از محمد بن ابی بکر ستاند و مالک اشتر را جایگزین او کرد. امام که خوف آن دارد شیطان از راه دل شکسته محمد نفوذ کرده، بر او مسلط گشته، از صراط مستقیم دورش سازد در نامه‌ای چنین از او دلجویی می‌کند: «خبر دلتنگی‌ات از این که اشتر را به منطقه حکمرانی‌ات فرستادم به من رسید. این کار من نه به خاطر این بود که تو را کاهل و سست می‌دانستم، و نه بدان علت که می‌خواستم کوشش زیادتری از خود نشان دهی. اگر آن چه در اختیار تو بود را از تو گرفتم، تو را حاکم



// ۱۵
ENEI.IR

منطقه‌ای قرار می‌دهم که زحمتش برای آسان‌تر، و حکومتش برای تو خوشایندتر باشد.»^{۴۱}

۱۵- جنگ

از بارزترین مصادیق نفوذ دشمن، جنگ مسلحانه است. اما از آن جا که جنگ تبعات بسیار سنگینی دارد که به قدر امکان، نباید اجازه وقوع آن را داد، امام



است»، خواهیم گفت: به خدا سوگند یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم جز به این طمع که گروهی از این مردم به من ملحق شوند و به وسیله من هدایت یابند و با آن دید ضعیفی که دارند، از نورم بهره‌مند گردند. این تأخیر با این نظری که دارم برایم از این که گمراهان را با شمشیر درو کنم محبوب‌تر است هر چند که کیفر گناهانشان به گردن خودشان است. «۴۲ بله! گاهی چاره‌ای جز جنگ نیست؛ «زیر و روی حکومت را اندیشه کردم به صورتی که خواب را از چشمانم گرفت، راه چاره‌ای جز جنگ با دشمنان یا انکار آن چه که محمد صلی الله علیه و آله آورده نیافتم، پس تحمل جنگ برایم آسان‌تر از تحمل کیفر الهی، و مشقت‌های این دنیا برایم سهل‌تر از مشقت‌های آخرت بود.» ۴۳

۱۶- زنان

زن به خاطر ویژگی‌های خاص خود، همواره به عنوان ابزاری در دست دشمنان بوده تا از آن برای تحریک سپاه مقابل و در نتیجه نفوذ در آن استفاده کنند. امام با علم به این موضوع، قبل از جنگ صفین یارانش را چنین تذکر می‌دهد: «و زنان را با آزدن به هیجان نیاورید گرچه متعرض آبروی شما شوند، یا به بزرگان‌تان ناسزا گویند؛ زیرا توان و جان و عقلشان ضعیف است.» ۴۴



علیه‌السلام، پس از اصرار فراوانِ دوستانش برای آغاز جنگ فرمود: «اما این سخن شما که گفتید «آیا این همه درنگ از نبرد برای ناگوار بودن مرگ است؟» باید بگویم: به خدا قسم باکی ندارم که من بر مرگ وارد شوم یا مرگ به سوی من آید! و اما راجع به این کلام شما که «تأخیر تو در نبرد به جهت تردید نسبت به شامیان



۱۷- دنیاطلبی

دنیاطلبی است که گاه، زیرکی چون عمرو بن عاص را وا می‌دارد که «دینش را تابع دنیای کسی کند که گمراهی‌اش معلوم و پرده حیایش دریده شده، در مجلس خود، از شخص بزرگوار بد می‌گوید، و عاقل را با آمیزش خود نادان می‌نماید. قدم به جای قدمش بگذارد و بخشش او را درخواست نماید، همچون سگی که به دنبال شیر رود که به پناه چنگال او رود، و انتظار کشد که اضافه صیدش را به سوی او اندازد. از این رو دنیا و آخرتش را به باد می‌دهد، در صورتی که اگر به دامن حق می‌آویخت آن چه را می‌خواست درمی‌یافت.» ۴۵

و مردمی که با روی آوردن به دنیاطلبی خود زمینه‌ساز حضور دشمن شده‌اند و راه را بر منافذی دیگر باز کرده‌اند، باید به چنین عتابی سرزنش شوند: «اف بر شما! که از توبیختن به تنگ آمده‌ام. آیا در عوض حیات دائمی به زندگی دنیا راضی شده‌اید و به جای عزت به ذلت دل خوش کرده‌اید؟ چون شما را به جهاد دعوت می‌کنم دیدگانتان به گردش می‌افتد، گویی به سختی جان کندن دچار شده، در بیهوشی غفلت فرورفته‌اید، به طوری که راه گفت و شنودتان با من بسته می‌شود و در پاسخ من دچار سرگردانی می‌شوید؛ گویی دلتان گرفتار اختلال شده و عقلتان از کار افتاده است. هیچ گاه برای من مردم مطمئنی نیستید، و پشتوانه قابل توجهی

نمی‌باشید، یاران توانمندی نیستید که به شما نیاز افتد. شما مانند شتران بی ساریانی هستید که چون از طرفی جمعشان کنند از طرف دیگر پراکنده شوند! به خدا قسم برای شعله‌ور ساختن آتش جنگ بد مردمی هستید، فریب می‌خورید و چاره فریب نمی‌نمایید، شهرهایتان به تصرف دشمن می‌رود به خشم نمی‌آیید! دیده دشمن بیدار است و شما در بی‌خبری هستید! سوگند به حق! کسی که زمینه سلطه دشمن را بر خود فراهم کند تا دشمن گوشتش را بخورد و استخوانش را بشکند و پوستش را بکند، عجز و بی‌غیرتیش بزرگ و دلش که در قفسه سینه‌اش جای دارد ناتوان و ضعیف است.» ۴۵

۱۸- جهالت و خواب غفلت

اما به نظر می‌رسد شاهراه نفوذ شیاطین و دشمنان، جهل و غفلت و خواب مردم و مسؤولان است؛ چراکه بنا نیست وقتی ما خواب هستیم دشمن هم بخوابد! ۴۷ مردمی که «دل‌هایشان بسته، و گوش‌هایشان کر، و دیدگانشان کور است» رام‌ترین مرکب برای حیل‌های عمرو بن عاص و سیاست‌های معاویه‌اند؛ چنین جاهلانی شمشیر بر امام خویش می‌کشند و او را بر حکمیت مجبور می‌کنند. ۴۸. در صورتی که فرمانده در ایام جنگ هم فرمان داده بود که باید «خوابتان اندک باشد یا همانند مضمضه آب در دهان!» ۴۹ و ۵۰



پی‌نوشت

- | | |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------|
| ۳۰- خطبه ۸۴ | ۱- نامه ۲۸ |
| ۳۱- خطبه ۵۷ | ۲- نامه ۴۸ |
| ۳۲- خطبه ۳۰ | ۳- خطبه ۱۲۲ |
| ۳۳- خطبه ۱۹ | ۴- خطبه ۴ |
| ۳۴- حکمت ۱۱۷ و ۶۹ | ۵- نامه ۴۸ |
| ۳۵- خطبه ۱۰۸ | ۶- نامه ۵۵ |
| ۳۶- خطبه ۱۰۸ | ۷- نامه ۳۳ |
| ۳۷- خطبه ۱۰۸ | ۸- نامه ۳۶ |
| ۳۸- خطبه ۱۸۴ | ۹- نامه ۳۶ |
| ۳۹- خطبه ۷۲ | ۱۰- نامه ۲۹ |
| ۴۰- خطبه ۲۳۸ | ۱۱- نامه ۲۹ |
| ۴۱- نامه ۳۴ | ۱۲- حکمت ۴۵۳ |
| ۴۲- خطبه ۵۴ | ۱۳- حکمت ۹۶ |
| ۴۳- خطبه ۵۵ | ۱۴- حکمت ۳ |
| ۴۴- نامه ۱۴ | ۱۵- نامه ۲۶ |
| ۴۵- نامه ۳۹ | ۱۶- نامه ۶۲ |
| ۴۶- خطبه ۳۴ | ۱۷- نامه ۶۲ |
| ۴۷- نامه ۶۲ | ۱۸- نامه ۶۲ |
| ۴۸- خطبه ۳۶ | ۱۹- نامه ۶۵ |
| ۴۹- نامه ۱۱ | ۲۰- نامه ۲۸ |
| ۵۰- آدرس‌های ذکر شده از نهج‌البلاغه بر اساس نسخه صحیحی صالح بوده، ترجمه احادیث نهج‌البلاغه از استاد حسین انصاریان است که با اندکی تصرف جهت روانی نوشتار آورده شده است. | ۲۱- خطبه ۳۸ |
| | ۲۲- خطبه ۹۲ |
| | ۲۳- خطبه ۱۹۲ |
| | ۲۴- حکمت ۴۰۵ |
| | ۲۵- نامه ۶۵ |
| | ۲۶- نامه ۳۲ |
| | ۲۷- خطبه ۵۱ |
| | ۲۸- نامه ۳۳ |
| | ۲۹- خطبه ۲۲ |

